

تلقی هیدگر از زبان در "هولدرلین و ذات شعر"*

دکتر مرزیه پیراوی ونک**

چکیده

هیدگر، متفکر بزرگ آلمانی (که دغدغه تفکرش "وجود" و پرسش از حقیقت است)، در سال ۱۹۳۶ در نوشته‌ای با عنوان "هولدرلین و ذات شعر" به بررسی شعر (پوئیسیس یا خلق نامستوری) که ذات زبان است و ارتباط آن با ساحت قدس می‌پردازد. هیدگر با وام گرفتن پنج گفته از هولدرلین و تفسیر آنها، حقایقی را درباره شاعری که اصل زبان یا به عبارتی دیگر زبان اصیل است بازگو می‌کند که راهگشا در اندیشیدن در باب وجود (تفکر اصیل) است. او با الهام از گفته‌های هولدرلین (شاعر محبوب هیدگر) معتقد است که شاعری بی‌شائبه‌ترین پیشه است که نه تنها دخل و تصرفی در عالم و آدم ندارد بلکه گشوده به روی ساحتی فراتر از زمین (ساحت قدس) و حقیقت است. خطیر بودن این پیشه از آنجاست که سکنی گزیدن انسان بر روی زمین با شعر که همانا پاسخ به دعوت لوگوس (وجود یا اساس ظهور، زبان هستی) برای به نامستوری در آوردن است پیش می‌آید و این مهم تنها به انسان شاعر سپرده شده تا چیزها را بنامد و با نامیدن، سهمی در ظهور چیزها بر عهده گیرد. به عبارتی دیگر شاعر خدمت به گشودگی و ظهور می‌کند. در شاعری، موجودات آنگونه که هستند (به شیوه اصیل) نشان داده می‌شوند. شاعر با نامیدن (زبان)، حقیقت موجودات را به منصف ظهور می‌کشانند. بر این اساس، نامیدن پرده گشودن از رخساره حقیقت است. این سرآغاز نامیدن قدسیان و در پی آن، نامیدن چیزهاست. شاعر با تفکر حضوری و آماده ساختن خویش برای گشوده شدن ساحت قدس به روی خود، همزمانی اصیل خود با قدسیان را آغاز می‌کند و سپس بر اساس این همزمانی به نامیدن چیزها می‌پردازد. شاعری، ذات زبان است که وجود و ذات چیزها را می‌نامد. اصل سخن گفتن، شعر است. شاعری، گفتی (saying) است که در آن، موجود برای اولین بار نامیده می‌شود؛ یا به عبارتی دیگر وجود موجود بنا نهاده می‌شود. لذا شعر است که اساس سخن گفتن و زبان را ممکن می‌گرداند. شعر، زبان اولیة یک قوم تاریخی است و شاعر واسطه‌ای است بین خدایان و آدمیان که از جماعت بیرون ایستاده و در "مابین" زمین و آسمان قرار گرفته است. از موضع هیدگر در قبال نسبت نزدیک بین هنر و شاعری می‌توان دریافت که آنچه اینجا در باب شعر گفته شده است گویای مقام خطیر زبان در تفکر اوست.

واژه‌های کلیدی: هیدگر، هولدرلین، شاعری، زبان، هنر، ساحت قدس.

* - تاریخ وصول: ۸۸/۸/۲۵، تاریخ نهایی: ۸۹/۹/۱۷

** - عضو هیئت علمی دانشگاه هنر اصفهان.

مقدمه

هیدگر، متفکر بزرگ آلمانی است که تمام تفکرش متمرکز بر "حقیقت" یا "وجود" است. از نظر او تاریخ متافیزیک، تاریخ غفلت از هستی و پرداختن به موجودات به جای وجود است. از نظر او در دوره جدید که عصر غلبه تکنولوژی است، در شعر (پوئیسیس-خلق نامستوری) که ذات زبان^۱ - و اصل و ریشه تمام هنرهاست- می‌توان جنبه نامستوری و آشکارگی هستی را یافت و به اندیشیدن اصیل راه یافت. هیدگر در سال ۱۹۳۶ حدوداً یک سال بعد از نگارش رساله سرآغاز کار هنری که در باب شأن هنر از جهت پیش آمدن حقیقت در کار هنری بود، موضوع شعر را دوباره در رساله هولدرلین و ذات شعر پی می‌گیرد. او در هولدرلین و ذات شعر به بررسی زبان در ارتباط با هنر و شعر (به معنای پوئیسیس، فرآوردن نامستوری که ذات تمام هنرهاست) می‌پردازد. از نظر هیدگر، هولدرلین (شاعر بزرگ آلمان در دوره مدرن) برترین شاعران است، چرا که ذات شعر را سروده است. او از هولدرلین، پنج گفته را وام می‌گیرد و در تفسیر آنها ذات شعر و شاعری را بیان می‌کند:

- ۱ - شاعری بی‌شائبه‌ترین پیشه‌هاست.
- ۲ - زبان به انسان به‌مثابه امری خطیر داده شده تا بتواند بیازماید که چیست.
- ۳ - آدمی بسیاری چیزها را تجربه کرده است و بسیاری از امور آسمانی را نامیده است. از آن زمان ما هم‌زبانی بوده‌ایم و می‌توانیم سخن دیگری را بشنویم.
- ۴ - اما آنچه می‌ماند، توسط شاعران بنا نهاده شده است.
- ۵ - آدمی با شایستگی و شاعرانه در زمین سکنی گزیده است" (Heidegger, 1956, 293).

- شاعری بی‌شائبه‌ترین پیشه‌هاست

هیدگر با تأسی به گفته‌های هولدرلین معتقد است شاعر در عالم خویش به سرودن می‌پردازد. شاعر هرگز دخل و تصرفی در نظام عینی عالم نمی‌کند و دست به تصمیم‌گیری‌های زیان‌آور نمی‌زند. سرایش شعر، کاملاً بی‌ضرر است به این معنا که قصد تغییر و تعدیل چیزها را ندارد. شعر، شبیه یک رؤیاست. اگر در اینجا از رؤیا بودن شعر صحبت می‌شود، نه به جهت موهوم بودن و دوری آن از حقیقت است بلکه از آن جهت است که شعر قصد تغییر و تصرف در عالم خارج به قصد استفاده عملی و کاربردی از موجودات را ندارد و نظام هستی چیزها را دگرگون نمی‌سازد. شعر با کلمات سر و کار دارد نه با فرآیندی عملی به قصد تغییر شکل و تحریف همه چیز. بر خلاف تلقی رایج و متداول از زبان- خاصه در تبلیغات که زبان وسیله‌ای برای اعمال قدرت و تصرف در چیزهاست- ذات زبان (شعر) هرگز در وسیله بودن محدود نمی‌شود. ذات زبان که همان زبان اصیل یعنی شاعری است، اشیاء را آنچنان که هستند، نشان می‌دهد. زبان می‌گذارد تا چیزها دور از هرگونه تأثیر و تأثر عملی که منجر به تحریف و تغییر ذاتی آنها گردد، خودنمایی کنند (Heidegger, 1956, 296).

شاعر در نظام فعلی و چینش واقعیات جهان تصرف نمی‌کند و ظاهراً هیچ‌چیز را تغییر نمی‌دهد. شاعری بر خلاف نگرش تکنولوژیک به اشیاء به قصد غلبه و کنترل یا تحت فرمول درآمدن نگاه نمی‌کند و در پی به هم ریختن نظام اشیاء نیست. شاعری در راه باز نگاه داشتن یافت انسان بر خود و عالم است. شعر (بر خلاف تکنولوژی) هویت یا ذات موجودات را به هم نمی‌ریزد و چیزها را بر اساس منافع و قدرت‌طلبی انسان تفسیر نمی‌کند، بلکه این اجازه را به آنها می‌دهد تا آنگونه که هستند (یعنی از جهت وجودیشان) خود را به نمایش گذارند.

حوزه کار شاعر، زبان است، یعنی خطرناک‌ترین و در عین حال بی‌ضررترین امور. زبان اصیل که زبان شاعر است هیچ تغییری در هستی چیزها به نفع انگیزه تسخیر و تصاحب عالم ایجاد نمی‌کند در عین حال که پوشاننده حقیقت موجودات نیست. از سوی دیگر نیز تصرف و تحریف اشیاء از طریق زبان انجام می‌گردد. اگر زبان نبود و اشیاء جهان نامی نداشتند چگونه در اشیاء و جهان تصرف می‌کردیم؟ این درست است که ما به مدد زبان در طبیعت تصرف می‌کنیم، اما این زبان تسخیرگر، زبان مفاهیم انتزاعی است نه زبان شعر (زبان اصیل)^۲. زبان مفاهیم یا به عبارتی زبان منطق، هر چیز را به نفع استیلائی بشر بر همه چیز، تفسیر می‌کند. پس زبان شعر باید زبان دیگری غیر از زبان متداول مردمان باشد، زبانی که قصد غلبه و چیرگی ندارد (داوری، ۱۳۵۰، ۳۳).

همین جا باید یادآور شد که قدما، زبان را به دو قسم تقسیم می‌کردند: زبان عبارت و زبان اشارت. با فهم این تقسیم‌بندی، نسبت شعر و زبان را در نزد هیدگر بهتر می‌فهمیم. زبان عبارت همان زبان روزمره است که جمله‌پردازی می‌کنیم و از آن حتی در علوم رسمی استفاده می‌کنیم و به وصف و تشریح امور می‌پردازیم. در مقابل، زبان اشارت، برخلاف زبان عبارت، زبان تفصیل نیست، بلکه زبان اجمال است؛ یعنی به فشردگی گفته می‌شود، اما در این فشردگی، مطالب زیادی نهفته است. در واقع در اشاره آن ما با بی‌کرانگی مفاهیم مواجه می‌شویم. زبان اشارت بیانگر حقیقت به نحو اشاره است و فرد هم از آن جهت که اجمالاً آشنای با آن حقیقت است، از طریق اشاره به آنچه می‌داند متذکر می‌شود. هنگامی که گفته می‌شود ماهیت زبان، شعر است، منظور همین زبان اشارت است که محمل یا سرآغاز پیش آمدن حقیقت است، نه زبان روزمره یا زبان علمی که قصد تسخیر در همه چیز را دارند. پس زبان اشارت یا شعر، توصیفات علمی و روزمره و یا بیان انفعالات نفسانی نیست، در عین حال که بازی صرف هم نیست، بلکه مشیر به سوی حقیقت چیزهاست. این زبان، زبان اشاره به حقیقت است و قصد هیچ‌گونه مفهوم‌پردازی و توضیح و تفصیل ندارد، چرا که سراسر اشاره و راز است؛ برای آنکه شاعران، آرایشگران خانه و کاشانه زمینی نیستند. آنها هیچ قصد و غرضی ندارند. پس کارشان بی‌اثر و بی‌ضرر است. اگر می‌گوییم شاعری بی‌ضرر است، از آن جهت است که تنها ظاهر کار شاعر را می‌بینیم و همین ظاهر بی‌ضرر است که امکان می‌دهد شاعر، کار شاعری، یعنی خطرناک‌ترین کارها، را انجام دهد. خیلی آسان است که بگوییم شاعر از امور عادی زندگی بیرون

افتاده و به امور متداول آلوده نشده است و از این جهت ظاهراً منشأ اثری نیست. اما همین بیرون افتادن از جماعت یعنی ایستادن میان زمین و آسمان کاری بس خطیر است که فقط ظاهری بی‌اثر دارد. با اینکه شاعر مستقیماً در وقایع روزمره حیات عادی مؤثر نیست، اما در حقیقت اگر بشر، شاعرانه، نامی به جهان و اشیاء نمی‌داد، هر چه بود پریشانی و بی‌نامی بود.

– زبان به انسان به‌مثابه امری خطیر داده شده تا بتواند بیازماید که چیست؟^۳

چگونه زبان که بی‌شائبه‌ترین اشتغال است در عین حال خطرناک‌ترین هدیه‌ای است که به انسان داده شده است؟ برای پاسخ به این پرسش، ابتدا باید به قسمت دوم، جمله یعنی "بیازماید که چیست"، پرداخته شود تا معنای اعطا شدن زبان و خطیر بودن آن نیز معلوم گردد.

انسان در زبان می‌تواند بیازماید که چیست. مکشوف شدن خود و عالم در زبان برای انسان متحقق می‌گردد؛ یعنی در زبان، بنیاد نهادن عالمی پیش می‌آید. بدون زبان تجربه وجود ممکن نیست و هیچ قلمرویی از فتوح نیست تا عمل و فعل آدمی در آن متحقق گردد. ذات زبان صرفاً وسیله‌ای برای اطلاع رسانی نیست، بلکه اطلاع‌رسانی تنها یکی از مشخصه‌های جانبی ذات زبان است. در زبان، ساختار یک عالم یا به عبارتی گشایش متحقق می‌گردد. فقط زبان است که امکان قیام در گشودگی وجود را می‌دهد^۴ تنها به جهت زبان است که انسان در قلمرو فتوح قرار می‌گیرد. فقط جایی که زبان هست، عالم یعنی تحول دائمی حوزه تصمیمات، فعالیت‌ها، مسئولیت و همچنین حوزه جنبش و تکاپو، اختیار، تنزل و سردرگمی‌ها وجود دارد و فقط جایی که عالم حکمفرماست، تاریخ وجود دارد. یعنی زبان به انسان داده شده تا امکان قیام در گشودگی یا برافراشتن عالم برای او میسر گردد (یعنی با زبان روشن‌گاه هستی یا ناحیه باز وجود می‌گردد) و بدینوسیله تاریخ رقم می‌خورد. به عبارت دیگر، برای آنکه وقوع تاریخ ممکن باشد، زبان به انسان داده شده است. این تعبیر کاملاً هماهنگ و منطبق با محتوای کتاب "سرآغاز کار هنری" است.

زبان، یک بخشش یا داده است. زبان، تضمینی است برای آنکه، دازاین، دا – زاین (آنجای هستی) باشد. به جهت این بخشش است که انسان می‌تواند در ناحیه باز قرار گیرد و قیام ظهوری داشته باشد. بر همین اساس، زبان تضمینی بر این حقیقت است که انسان به نحو تاریخی وجود دارد.

زبان، ابزاری در اختیار انسان نیست تا صرفاً از طریق آن ارتباط برقرار کند؛ یا به‌مثابه ابزاری برای تبادل اندیشه‌هایی به کار رود که قبلاً شکل گرفته‌اند؛ یا برای انتقال معنایی استفاده گردد که قبلاً موجود است – و هرگز به عنوان منشأ معنا و روشنایی لحاظ نشود. زبان رویدادی است که به نحو علی، وجود خاص بشری (اگزیستانس) را مهیا می‌سازد^۵. در عبارتی که از زبان به عنوان هدیه یا داده شده به آدمی صحبت می‌شود، "داده" معنایی عمیق و غیرمتداول دارد. چرا

که ضامن گشودگی یا برون شد وجود خاص بشری است و هرگز نباید به‌مثابه ابزار یا ملک آدمی تلقی گردد (Heidegger, 1956, 300).

زبان وسیله‌ای در خدمت انسان و در اختیار او نیست، بلکه رویدادی است که بالاترین امکان وجودی آدمی را به او می‌بخشد. زبان، آشکارکننده حقیقت است. هر آنچه که در مورد شعر می‌گوئیم در حقیقت وصف زبان است. اشیاء در سخن آشکار می‌شوند. آهنگ و تهجی موجود در زبان همه فرع بر آشکار شدن چیزهاست. این آشکارگی و اظهار اولیه است که مقدمه و اساس تمام هنرها اعم از معماری، موسیقی، نقاشی و... قرار می‌گیرد.

با توجه به آنچه که از زبان گفته شد، حال باید پرسید انسان کیست؟ آنگاه که گفته می‌شود "زبان به عنوان امر خطیر به انسان داده شده تا بیازماید که چیست"، این آزمون به چه جوابی می‌رسد؟ انسان در مقایسه با دیگر موجودات طبیعت، کیست؟ انسان متمایز از گیاهان، جانوران و دیگر موجودات است. چرا که "انسان در خانه، سکنی می‌گزیند" (Heidegger, 1956, 297).

انسان کیست؟ انسان کسی است که چیستی خود را تصریح می‌کند. تصریح کردن به معنای اظهار داشتن و گفتن است و در عین حال به معنای آن است که در اظهار، درباره آنچه که گفته می‌شود، تضمین داده شود. انسان کسی است که "هست" و هستی‌اش دقیقاً در اظهار وجود خاص (اگزیستانس) خودش است. این اظهار به معنای بیانی اضافه شده به وجود خاص بشری (اگزیستانس) نیست، بلکه این اظهار، سازنده وجود خاص بشری است. انسان چه چیز را باید اظهار کند؟ اینکه او متعلق به زمین است. این نسبت تعلق، بدان جهت است که انسان، وارث و یادگیرنده چیزهاست که در حال کشمکش و نزاع هستند. هولدرلین آنچه که چیزها را در مقابل یکدیگر و در عین حال وابسته به همدیگر قرار می‌دهد، انس و قرب (Intimacy) می‌نامد. اظهار تعلق به این انس و قرب، با برافراشتن یک عالم و یا از طریق تخریب یک عالم و زوال آن روی می‌دهد (Heidegger, 1956, 298).

اظهار اگزیستانس بشری و تحقق اصیل آن، آزادی (استعلاء، تقرر ظهوری) است. این آزادی، ضروری‌ترین امر است. با این آزادی - که گواهی بر نسبت خاص داشتن با حقیقت (نامستوری) است - تاریخ متحقق می‌گردد. پس در واقع زبان به انسان اعطاء شده تا تاریخ ممکن گردد (Heidegger, 1956, 298).

خطیر بودن این بخشش به چه معناست؟ هیدگر خطیر بودن را که هولدرلین به طرق مختلف به زبان نسبت می‌دهد، درمی‌یابد. اولین جهت خطیر بودن از این تعبیر اساسی هیدگر فهمیده می‌شود که: "زبان، تهدید موجود شدن برای وجود است (Heidegger, 1951, 298). این خطر هست که با زبان، وجود در حد موجود تنزل یابد؛ که در این صورت زبان به ابزار یا زبان روزمره تنزل می‌یابد و وسیله صرف ارتباط لحاظ می‌شود. در مسیر تنزل زبان، زبان می‌تواند توهم تلقی گردد چنان‌که هیدگر در "وجود و زمان" در بحث "سقوط" و تنزل از آن

به تفصیل سخن می‌گوید. اگر زبان که رویداد اصلی وجود آدمی است، تبدیل به ابزار شود معنایش این است که هستی خاص بشری به موجودی روزمره و یا وسیله تنزل یافته است. به بیان دیگر، با توجه به اینکه بنیاد اگزیستانس، زبان است، نگاه ابزارگونه به زبان، بشر را در حد ابزار تنزل می‌دهد. زبان که به ما داده شده و حادثه اساسی هستی ماست، به راحتی می‌تواند به زبان روزمره تبدیل شود. زبان که با آن، وجود بر ما تجلی می‌کند، می‌تواند تبدیل به ابزار یا توهم شود. این مسأله در وجود و زمان به خوبی نشان داده شده است. در آنجا زبان در نسبت با پدیدارهایی از قبیل "سقوط" مطرح شده است، به این معنا که زبان که یکی از سه ساحت اگزیستانسیال آدمی است، ممکن است به سقوط ما در میان اشیاء، در گِل فروماندن و انجذاب در اشیاء، ژاژخایی و بیهوده‌گویی بیانجامد. حفاظت از زبان در این مرحله، کار سختی است. زیرا زبان پیوسته گرایش به تبدیل شدن به ابزار دارد. به عبارتی دیگر، زبان گرایش به تنزل و سقوط پیدا می‌کند (Kockelmans, 1972, 79).

جهت دیگر خطیر بودن زبان این است که ما با زبان، آدم شده‌ایم. اگر آدمی زبان نداشت، تاریخ هم نداشت. با زبان، وجود ظهور پیدا می‌کند و تاریخ آغاز می‌شود. در هر دوره، وجود به نحو دیگری با نامیدن چیزها ظهور می‌کند. با زبان است که ما می‌توانیم هم هستی چیزها و هم هستی خود را تعیین کنیم. بواسطه زبان است که ما عالم داریم یعنی حضور ما در عالم (گشودگی) از راه زبان است. بدون زبان، وجود نمی‌توانست نامستور گردد و امکان پیش‌آمد هیچ قلمرو گشوده‌ای نبود. شاید ظاهر کار شاعری بی‌خطر و بدون منشأ اثر باشد، اما بیرون افتادن از عقاید و آراء روزمره و تقرر در میان زمین و آسمان - که در عین ایستادن بر روی زمین، نگاه به سوی ایزدبان و آسمان باشد - کاری بس خطیر است که فقط ظاهری بی‌اثر دارد. اما در حقیقت، اگر نامیدن شاعرانه نبود و چیزها نام نداشتند، بی‌نامی و پریشانی همه چیز را فرامی‌گرفت. نام‌گذاری همه چیز از آغاز، کار شاعر است که یاد گرفته است که در آنچه نامی ندارد، زندگی کند؛ ضعف و ناتوانی اگزیستانس فردی را تجربه کند و عهد متداول را بشکند و برای اولین بار اشیاء را نامگذاری کند.

خطیر بودن زبان همچنین می‌تواند بدین معنا باشد که هیچ ضرورتی وجود ندارد که آنچه در زبان گفته می‌شود، امری اصیل و مقدس باشد، بلکه می‌تواند عامیانه‌ترین امور باشد. زبان می‌تواند همچنین یک توهم باشد. یعنی یک امر غیر اساسی می‌تواند اساسی و ذاتی وانمود شود (Kockelmans, 1972, 79). این خطری بزرگ است که در زبان ممکن است پیش آید و زبان به عبارت تنزل پیدا کند.

– آدمی بسیاری چیزها را تجربه کرده است و بسیاری از امور آسمانی را نامیده است، از آن زمان ما هم‌زبانی بوده ایم و می‌توانیم سخن دیگری را بشنویم
در سومین گفته (از پنج گفته‌ای که هیدگر از هولدرلین وام می‌گیرد)، زبان به‌مثابه هم‌زبانی‌ای تلقی می‌شود که در آن، خدایان گوش شنوایی پیدا می‌کنند. یا به عبارتی دیگر،

اجابت می‌کنند و عالمی ظهور می‌کند. توان گفتن و شنیدن ملازم یکدیگرند همانطور که نامیدن خدایان و ظهور عالم نیز ملازمند. نامیدن در اصل طرح در انداختن آشکارگی است. حقیقت زبان، همزبانی است، نه اینکه همزبانی فرع بر زبان باشد. به این معنا که ما ابتدا زبان داشته باشیم بعد واجد همزبانی شویم. چنین نیست که من زبانی داشته باشم و هیچ کس نفهمد و با آموختن زبانم به دیگران، با آنها همزبانی کنم. اساس دازاین، دیالوگی است که در آن زبان به درستی پیش می‌آید.

همزبانی و محادئه چیست؟ همزبانی و محادئه، روح زبان است و ضامن نسبت زبان با حقیقت. اگر ما زبان یکدیگر را درمی‌یابیم و سخن تازه می‌گوییم و معنای سخنان تازه را درمی‌یابیم همه بسته به روح زبان است. به تعبیر دیگر، همزبانی، نوعی حضور مشترک است در برابر امر واحد. در دنیایی که همه چیز در تغییر است، حضور باید در برابر امری ثابت باشد که بدون آن، تغییر هم امکان ندارد. همزبانی از راه نطق و منطق به معنی جدید لفظ، همزبانی نیست. بر عکس، همزبانی مستلزم گذشت از نطق و منطق (منطق به معنی جدید کلمه که لوژیک- یا قواعد فکر کردن بشری- است و از اصل خود یعنی لوگوس دور شده است) است. اگر امروز، امر ثابت و اساس همزبانی را مفاهیم ریاضی و منطق می‌دانیم، این امر ثابت چیزی جز وهم ما نیست. هر چه زبان، زبان مفاهیم انتزاعی و منطق گردد، بیشتر از همزبانی دور می‌شویم (داوری، ۱۳۵۰، ۴۲).

اصل همزبانی در درجه اول همزبانی با فراخوان لوگوس (جهت وحدت‌بخشی و ظهور) است که در آن، ابتدا خدایان گوش شنوایی می‌یابند، یا به عبارتی دیگر دعوت لوگوس را اجابت می‌کنند و واسطه ظهور می‌شوند تا عالمی ظهور پیدا کند. تنها زمانی عالمی ظهور می‌یابد و خدایان خودنمایی می‌کنند که نامیده شده باشند. یعنی تنها در صورتی ظهور و فتوح عالمی ممکن می‌گردد که شاعر در دیالوگ با ساحت قدس باشد. این دیالوگ، یعنی نامیدن امور آسمانی است که با خود، حضور خدایان و امور آسمانی و ظهور یافتن عالم را به همراه دارد. حضور ایزدیان و ظهور عالم با زبان متحقق می‌گردد. به عبارتی دیگر، بین شاعر و امور آسمانی و خدایان، همزبانی وجود دارد. شاعر، خدایان را می‌نامد و خدایان با ظهورشان به نامیدن او پاسخ می‌دهند. نامیدن خدایان و ظهور عالم دو امر متفاوت نیست، یک چیز است که همزمان با زبان است. همزبانی واقعی در نامیدن خدایان و تجلی عالم در کلمه است (Heidegger, 1956, 303).

اساس همزبانی، لوگوس است. چون لوگوس در عین حال، دیالوگ (هم‌سخنی یا همزبانی) است. زبان هرگز منولوگ (تک‌زبانی) نیست. در زبان است که خدایان و امور الهی نامیده می‌شوند و عالم ظهور می‌کند. زبان گفتن و شنیدن ملازم یکدیگرند. تا به ندای لوگوس گوش فرا ندهیم، قادر به همزبانی نخواهیم بود. این همزبانی با لوگوس که به ظهور درآورنده است، توسط شاعران به وقوع می‌پیوندد. با نامیدن خدایان توسط شاعران، ظهور امور الهی محقق می‌گردد. در عین حال که شرط نامیدن خدایان نیز آن است که خدایان، خود را به شاعر نشان

دهند. این تعبیر به موازات معنایی است که هیدگر از وجود دارد. یعنی اینکه وجود تنها زمانی آزموده می‌شود که خودش را به ما نشان دهد (Kockelmans, 1972, 80). کلمه یا نامی که خدایان را می‌نامد، پاسخی به مطالبه آنهاست. نشان دادن خدایان به شاعر، طلبی است که پاسخ به آن کلام شاعر است. این پاسخ همواره بر اساس حوالت تاریخی (یعنی بر اساس نحوه متفاوت ظهور وجود در هر دوره) است. یعنی پاسخ به اشاره خدایان از تعهد یا مسئولیتی نشأت می‌گیرد که این تعهد مربوط به حوالت تاریخ است. بر این اساس، در هر دوره این پاسخ به نحو دیگری است. یعنی مبنای هر دوره تاریخی مستلزم پاسخ دیگری است. در پاسخ به این طلب، خدایان موجب می‌شوند تا اگزیستانس ما به زبان درآید. بدین ترتیب، به حوزه تصمیم‌گیری در باب اینکه خود را برای خدایان آماده سازیم یا از آنها دور گردیم، داخل می‌شویم (Heidegger, 1956, 303).

در تاریخ هر قوم، آنچه ماندگار است چیزی است که بهره‌ای از شاعری و هنر دارد. شاعر است که همزبانی را آغاز می‌کند. با کلام شاعر و نامیدن قدسیان توسط اوست که ظهور متحقق می‌گردد. همزبانی ما (که بنیادش با نامیدن شاعر است) از زمانی است که خدایان ما را به همزبانی هدایت کردند. یعنی از زمان وجود زمان، از زمانی که اساس اگزیستانس ما، همزبانی بوده است.

این همزبانی واحد و منحصر به فرد، تاریخی است. اگزیستانس را چه به مثابه همزبانی لحاظ کنیم و چه به مثابه وجود خاص تاریخی تفاوتی ندارد. زیرا هر دو بیانگر یک حقیقت است. همزبانی و تاریخی بودن جدا از یکدیگر نیستند، بلکه حاکی از حوالت وجودند (Heidegger, 1956, 302).

همزبانی بودن ما به چه معنا تاریخی است؟ همزبانی تاریخی است زیرا مستلزم گذشتن از عادات و اشتغالات روزمره است. همزبانی مستلزم عهدی تازه است. با تجدید عهد است که تاریخ آغاز می‌گردد. عهد در وقت تفکر بسته می‌شود و با آن دوره‌ای دیگر در تاریخ بنا نهاده می‌شود. زبان که ذات آن همزبانی است، از ذات انسان جدا نیست. نحوه وجود آدمی، زبانمند است. انسان را نمی‌توان حیوانی دانست که فصل مقومه آن ناطقیت باشد. به این معنا که علاوه بر داشتن اوصاف یا قابلیت‌های مختلف واجد قابلیت سخن گفتن نیز باشد. زبان خانه حقیقت است و انسان شاعرانه در این خانه سکنی می‌گزیند. اما این زبان، زبان روزمره نیست. ذات زبان در زبان روزمره پوشیده می‌ماند. امروزه نسبت ما با زبان به گونه‌ای است که آنرا چیزی زائد بر ذات خود در میان سایر تواناییهای بشر می‌بینیم. از طریق حرفها و نوشته‌های متداول در عصر جنون عقل مشترک (دوره جدید که زمانه اصالت سوژه خودبنیاد یا اصالت ذهن بشری) نسبتی غیراصیل با زبان پیدا کرده‌ایم و بی آنکه زبان را در نسبتی ذاتی با خود ببینیم، آن را تبدیل به وسیله تفهیم و تفاهم کرده و همچون ابزاری بکار می‌گیریم. در چنین وضعیتی است که زبان، ذات خود و ذات بشر را می‌پوشاند.

– اما آنچه می‌ماند، توسط شاعران بنا نهاده شده است

هیدگر در تفصیل این عبارت می‌گوید: "شعر، تحقق موجود بواسطه کلمه و در کلمه است" (Heidegger, 1956, 304). وقتی شعرا نام یا کلمه‌ای را می‌گویند با این نامیدن، موجود آنچنانکه هست، متحقق می‌گردد. وقتی کسی چیزی را می‌نامد آن را آشکار می‌کند. آنجا که نامیدن نیست فتوح نیست. با نامیدن، موجودات برای اول بار در دسترس قرار می‌گیرند و این شرط ضروری برای آنهاست تا به ملاحظه درآیند و به عنوان موجودات متعین لحاظ شوند. این در دسترس قرار گرفتن موجودات به عنوان موجود – یعنی کشف موجودیت آنها – نامستوری است. اینگونه نیست که نامیدن، نامیدن چیزی باشد که قبلاً شناخته شده و آشکار باشد بلکه این کلمه و نام است که موجود را به منصه ظهور می‌کشاند. وقتی شاعر نامی (کلمه‌ای) را می‌گوید، وجود – به‌مثابه آنچه هست – با این نام نامیده می‌شود. شعر بنیاد نهادن (به ظهور در آمدن) وجود است توسط کلمه یا نام. شعر، تحقق ظهور وجود بوسیله کلمه است. در حقیقت، وقتی شاعر یک کلمه اصیل را به زبان می‌آورد، با این کلمه، موجود یا به عبارتی دیگر، وجود موجود نامیده می‌شود. شعر، بنیاد نهادن موجود (به منصه ظهور رساندن موجود) توسط کلمه است. سخن شاعر و نامیدن او که همه چیز را به آشکارگی می‌کشاند، بنیادی است که به وجود خاص انسانی، اساسی محکم می‌بخشد (Heidegger, 1956, 305) تا بتواند اهل افتتاح و انکشاف باشد و حافظ ذات اصیل خود (یعنی، روشن‌گاه یا ناحیه باز هستی بودن-دازاین). مطابق با آنچه که در "سراغاز کار هنری" گفته شد، هیدگر، تحقق فتوح را بنیانگذاری (grounding) می‌داند. گفت شاعر، بنیاد است؛ بنیادی که بر اساس آن، وجود خاص انسانی و در پی آن تاریخ و هنر یک قوم مبنا پیدا می‌کند (Kockelmons, 1972, 81). هیدگر بنیاد نهادن فضای باز و مفتوح را بنیانگذاری می‌داند. گفت شاعر بنیاد است؛ نه تنها به معنای بخشش آزاد، بلکه در عین حال به معنای بنیانگذاری مستحکم وجود خاص انسانی. به این ترتیب، شعر یک باز نمود صرف فرهنگی یا پیامد نشأت گرفته از روح فرهنگی نیست که براگزیستانس تأثیر گذارد، بلکه ذات اگزیستانس، شاعرانه است (Heidegger, 1956, 307). شعر، یک پیرایه اضافه‌شده به اگزیستانس آدمی یا سرگرمی و تفریحی برای او نیست، بلکه اساسی است که تاریخ را بنا می‌نهد.

بنا نهادن شاعرانه، سراسر خطر و حیرت است. زیرا بر خلاف جریان متعارف است. با عقل مشترک و مصلحت‌بینی نمی‌توان چیزی را بنا نهاد. بنا نهادن، حرکت بر خلاف جریان زندگی روزمره است. چون اساس را تغییر می‌دهد و چیز دیگری می‌یابد. بنیانگذاری تاریخ یک قوم، فرارفتن از عقل مشترک را می‌طلبد، که خود اقدامی بس خطیر است. به قول حافظ

رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چکار؟ کار ملک است آنچه تدبیر و تأمل بایدش

اساس یا ذات شاعرانه وجود خاص آدمی است که او را به خطر کردن وامی‌دارد. قدرت صاعقه‌های امور آسمانی و سکوت آدمیان، زندگی انسان در میان طبیعت، محدودیت آدمیان و

خشنودی‌های ایشان، پیوسته شاعر را به حیرت و خطر کردن وامی‌دارد. تا آنجا که می‌گوید: آپولون^۶ مرا زده است. آپولون، مظهر عقل مشترک است، حال آنکه شاعر از جنون عقل مشترک دوره شده است. درخشندگی مفراط، او را به مستوری و خفا کشانده است. آیا اشتغالی خطرناک‌تر از این هم است (Heidegger, 1956, 309).

حوالت تاریخ به شاعر هر چیزی را می‌گوید و او را به درون ساحت روشنایی مفراط می‌کشاند. درخشش همین نور است که شاعر را به مستوری و تاریکی می‌افکند. این افتادن در تاریکی و خفا با گم شدن در ظلمات محض یکی نیست. زیرا تاریکی شب سایه است و حاصل حجاب نور. باید با این سایه و حجاب آشنا شد تا بتوان آنرا برداشت. اما برداشتن این پرده کاری خطیر است. آپولون، به عنوان مظهر جنون عقل مشترک، دیگر شاعر را به تاریکی شب نمی‌کشاند. آپولون، شعر، یعنی هنر بزرگ را نابود کرده است و در حال تسلط بر ذات بشر است. به قول نیچه، "بگذار بشود". این بشر باید بمیرد و نابود شود تا انسان زنده شود. باید کسانی باشند که در شب تیره و ظلمانی، سرگردان و بیدار بمانند و نور بیافشانند تا آدمیان بتوانند بیارامند. به همین جهت کار شاعر، که مانند ماه باید دوست خانه (خورشید حقیقت) باشد و مستنیر از آن، بسیار خطیر می‌شود (داوری، ۱۳۵۰، ۴۰).

بنا نهادن یا تحقق فتوح، کار خطیر شاعر است. آنچه در شعر بنیاد نهاده می‌شود، گشودگی است. آنچه بر فراز همه چیزها در اهتزاز است و آنها را محافظت و حمایت می‌کند، باید از پرده خفا بیرون آید. وجود باید نامستور گردد تا ظهور میسر شود. وجود باید از خفا بیرون آید تا موجودات بتوانند موجود شوند. آنچه که فتوح فتوح، یا به عبارتی دیگر، گشودگی فتوح است، "وجود" نامیده می‌شود (Kockelmons, 1972, 80).

توجه هیدگر در تفسیر عبارت چهارم، همچنین به این امر معطوف است که وجود به انسان نیازمند است. یا به عبارتی دیگر، به انسان محول می‌شود؛ همانگونه که در شعر هولدرلین هر چیزی به نحوی الوهی (آسمانی) به شعرا (هنرمند) محول می‌شود. وقتی گفته می‌شود "آنچه می‌ماند، توسط شاعران بنا نهاده می‌شود"، منظور آن است که وقتی شاعر کلمه اساسی را می‌گوید، موجودیت موجود آنچنانکه هست با این نام، برای اولین بار، بنا نهاده می‌شود. در اصل، نامیدن موجود آنچنانکه هست، پیش آمدن وجود در کلمه یا نام است. به همین جهت شاعر، بنیانگذار است.

شعر برای شعر بودن به زبان نیاز دارد. ذات شعر را باید از طریق زبان فهمید. روشن است که شعر، نامیدن موجودات در کلمات زبان است. شعر، نوع خاصی از سخن گفتن است که همه آنچه را که حتی در گفتگوی روزمره بیان می‌شود، برای اولین بار به ساحت گشودگی و فتوح درمی‌آورد. در عین حال باید توجه داشت که شعر، زبان را به مثابه ماده خام تودستی در راستای هدف خود به کار نمی‌گیرد، بلکه زبان با شعر، زبان می‌شود. شعر، اصل زبان یا ریشه زبان است، به معنای افشا و کشف حجاب. هیدگر شعر را زبان اصیل، یا aboriginal می‌داند؛ زیرا شعر در

ریشه و اساس زبان قرار دارد. اساس زبان که وقوع یا پیشامد وجود است، شعر خوانده می‌شود (Kockelmons, 1972, 81). شعر در اینجا نه به معنای معمول (نظم مخیل)، که به معنای خاص کلمه، یعنی انکشاف نامستوری است که ماهیت زبان تنها از طریق آن قابل فهم می‌شود. اساس هستی خاص انسانی، دیالوگی (همزبانی‌ای که در مقام نخست با خدایان است و بر مبنای آن در مقام پایین‌تر با خود و دیگران است) که در آن، زبان پیش می‌آید و شعر (یا زبان اصیل) خوانده می‌شود. شعر، خانه حقیقت (الثیا، کشف حجاب) موجودات است و بشر شاعرانه در این خانه (زبان یا افشاگری و پرده برداشتن) سکنی گزیده است. زبان اصیل در نزد هیدگر، امری نیست که با آن، عواطف و احساسات آدمی بیان شود. چون تلقی از انسان به عنوان سوژه صاحب‌اندیشه کنار گذاشته می‌شود. اگرچه بشر امروز از زبان اصیل و شاعرانه بسیار دور است و تنها به تصرف در همه چیز و تملک بواسطه زبان منطقی می‌اندیشد تا به پندار خود، حقیقت عالم را با عقل و خرد خویش بسازد، اما زبان اصیل فراتر از این است و از مقاصد بشر امروز بسیار دور است. زبان حقیقی محل ظهور وجود است، نه زبان سلطه‌گر و تصرف‌کننده در عالم و آدم. زبان حقیقی، شعر است که بنیاد وجود آدمی است. چرا که بنیاد وجود آدمی نیز گشایش و قیام ظهوری (انفتاح و انکشاف که از حد خود فرارتن است) است. شاعر، واسطه‌ای بین خدایان و آدمیان است. شاعر با نسبتی که با امور آسمانی برقرار می‌کند، حقایق الهی را برای فانیان بیان می‌کند؛ و همین امر، بنیانگذاری تاریخ برای هر قوم است. کار شاعر، آن است که با نامیدن امور آسمانی، بنایی را می‌گذارد که آن بنا، سرآغاز تاریخ آن قوم می‌شود. با این نگاه به زبان، دیگر زبان ابزار تلقی نمی‌شود. حقیقت زبان، یا به عبارتی دیگر، اصل زبان، شاعری است. شاعری، نامیدن چیزها، امور این جهان و آسمان است. وقتی شاعر سخن می‌گوید و می‌نامد، با کلمه یا نام پرده از چهره حقیقت اشیاء برمی‌دارد. اگر کلمه نبود هیچ چیز نمی‌توانست باشد. شاعر برای اولین بار چیزی را که قبلاً بیان نشدنی بود، در کلام آشکار می‌کند و به این ترتیب موجودات را آنچنانکه هستند، نشان می‌دهد. این سخن به آن معنا نیست که شاعر تصویری از اشیاء محسوس به دست می‌دهد. زیرا در این صورت حقیقت تابع صورت موجود می‌شود؛ بلکه شاعر، وجود موجود را می‌نامد. نامیدن، موجود را به عنوان چیزی که هست، معرفی می‌کند. بواسطه نام است که موجود، به عنوان موجود شناخته می‌شود. به همین جهت است که شعر به‌عنوان بنیانگذاری موجودیت موجود بوسیله کلمه تلقی می‌شود. وقتی خدایان بطور اصیل نامیده می‌شوند و ذات چیزها نامی دریافت می‌کند، همه چیز برای نخستین بار درخشش می‌گیرد و اگزیستانس نیز نسبتی خاص با اساس چیزها پیدا می‌کند، یعنی اساسی مستحکم می‌یابد (Heidegger, 1956, 305).

با شعر، بنیادهای تاریخی قوم بنا می‌شود. این بنایی است که می‌ماند و در این بنا، معنای شجاعت، درستی، نیکی، ظلم روشن می‌شود. قومی که شاعر ندارد، هیچ چیز ندارد. شاعر، حقیقت موجودات و آدمی را منکشف می‌سازد. اگر می‌گوییم که شاعر به پیش آوردن یا ابداع

حقیقت (نامستوری) می‌پردازد و اساس هستی آدمی را می‌گذارد، از آن جهت است که حقیقت را نمی‌توان با مفهوم یا نسبت مفاهیم ساخت، بلکه حقیقت را باید آزادانه در شعر کشف و ابداع کرد. این ابداع نه بدان معنی است که حقیقت و آزادی ملک انسان باشد، بلکه بر عکس، انسان از آن حیث که انسان است تعلق به آزادی و حقیقت دارد و به همین جهت به ابداع یا فرآوردن نامستوری می‌پردازد. کلام شاعرانه یک موهبت است که با این موهبت، اساس هستی بشری گذاشته می‌شود، نه آنکه بشر، خود، بنای هستی خویش را بگذارد. انسان از آنجا که در نزدیکترین نسبت با هستی و حقیقت قرار دارد بنیانگذار فتوح و پاسبان و محافظ حقیقت برای مفتوح نگاه داشتن ساحت گشوده و مکشوف حقیقت است و خود حقیقت، ذات او را حفظ و نگاهداری می‌کند. او از این حیث که با حقیقت نسبت دارد، انسان است. برقراری نسبت با حقیقت، در شعر به وقوع می‌پیوندد. بر اساس آنکه با شعر، فضای بازی گشوده می‌شود، زبان آدمی نیز گشوده می‌گردد. بدین معنا ریشه و اساس زبان، شعر است. ذات زبان را باید از طریق ذات شعر دریافت. اساس وجود آدمی، هم‌زمانی یا دیالوگی است که در آن، زبان پیش می‌آید و آن دیالوگ، شعر است که زبان حقیقی و بنیان‌گذاری وجود است. کار شاعر، بنیان‌گذاری شاعرانه است؛ به همین جهت ضروری‌ترین کار است که در عین حال بی‌شائبه‌ترین پیشه و بدون هرگونه چشم‌داشت است. شاعری، نامیدن امور آسمانی و زمینی است، در عین حال که قصد تصرف و تغییر موجودیت چیزها را ندارد. شاعر بر اساس یافتی که از هستی دارد، با نامیدن چیزها، بنیاد تاریخی قوم را رقم می‌زند. چرا که با خود حقیقت مرتبط است، نه با دخل و تصرف در موجودات.

– آدمی با شایستگی و شاعرانه در زمین سکنی گزیده است

وجود آدمی، وجود شاعرانه است. یعنی ما با درک و تلقی خاصی از هستی در زمین ساکن شده‌ایم. زبان که ذات آن، شعر است از هستی ما دور نیست. چرا که اساس دازاین آدمی، گشودگی و هم‌زمانی است. هیدگر با نگاه خاص خویش به شعر به عنوان زبان اصیل، شعراپی همچون هولدرلین را واسطه بین خدایان و انسانها می‌داند. هولدرلین، کلام شاعرانه خود را به "مابین" زمین و آسمان اختصاص می‌دهد و به همین جهت می‌توان او را شاعر شاعران نامید. هولدرلین با تفکر شاعرانه به بنیاد می‌رسد. بنیادی که شاعر، پی‌می‌افکند از بالاترین ضرورت برخوردار است. کلام شاعرانه، عطیه‌ای است که در آن، اساس هستی بشر گذاشته می‌شود. کلام شاعرانه، ساحتی را که میان زمین و آسمان گسترده شده است، فرامی‌گیرد و درمی‌نوردد و افق عالم بشری را می‌گشاید.

در شعر، امور آسمانی نامیده می‌شوند. این نامیدن در پیچه‌ای است به سوی گشایش ساحت قدس. پیش‌فرض نامیدن ایزدیان آن است که خدایان بخواهند خود را از طریق نشانه‌هایی که بواسطه شعرا به قوم عرضه می‌کنند، نشان دهند. ذات شعر به نشانه‌های خدایان و ندای آدمیان متصل است. شاعر، مابین این دو، یعنی خدایان و آدمیان، ایستاده است. او کسی است که از

امور عادی و متداول زندگی بیرون افتاده است. بیرون افتادنی که در عوض او را به "مابین" (Between) سوق داده است. شاعر مابین خدایان و انسانها ایستاده است. فقط در این "مابین" است که هستی انسان و جایگاه سکونت او رقم می‌خورد (Heidegger, 1956, 312). به همین جهت است که هولدرلین می‌گوید "انسان شاعرانه بر روی زمین سکنی می‌گزیند".

از یک طرف، خدایان، خود را از طریق نشانه‌ها و اشاره‌ها به شاعر می‌نمایانند تا او، این اشاره‌ها را با شعر خود به قوم عرضه کند؛ اما از طرف دیگر شاعران هم مقید به اسطوره‌های تاریخی قوم هستند؛ اسطوره‌هایی که نمایانگر تاریخ یک قوم و رویدادهای قوم هستند، در عین حال که حافظ آن رویدادها نیز هستند. وظیفه شاعران، تبیین این اسطوره‌هاست. نقش شاعر در واسط بودن میان زمین و آسمان همین است که از طرفی نشانه‌های خدایان را می‌گیرد و از دیگر سو متصل به تاریخ قوم است.

تعریف هولدرلین از ذات شاعری نمی‌تواند غیرزمانی یا خارج از زمان باشد. چرا که وجود آدمی، تاریخی است. ذات شاعری به زمان معینی تعلق دارد نه به این معنا که مطابق زمانه باشد بلکه شاعر (هولدرلین) در بنا نهادن ذات شعر، زمانه جدیدی را مشخص می‌کند. زمانی که این تاریخ در آن صادق است، زمانی خاص است. یعنی زمانی که خدایان گریخته‌اند و آمدن خدا یا به تعبیری گشوده شدن ساحت قدس در انتظار است. شاعر با شعر خود به نامیدن چیزها و شروع یک دوره تاریخی دیگر اهتمام می‌ورزد.

این زمانه، زمانه خدایانی است که گریخته‌اند و خدایانی که هنوز نیامده‌اند. زمانه‌ای است که از یک طرف با خالی شدن عالم از تقدس و حضور خدایان اسطوره‌ای و از طرف دیگر با جایگزین شدن عقل جزئی بشر به جای حقیقت و ساحت قدس روبرو است. این زمانه، چون با دو فقدان روبروست (خدایانی که رفته‌اند و خدایانی که هنوز نیامده‌اند)، "زمانه عسرت" و نیاز است (Heidegger, 1956, 313). در این دوره که زبان در خدمت اعمال روزمره درآمده و عسرت بشر، یعنی سرگردانی او، فراگیر شده است، چه کسانی باید ما را از این عسرت نجات دهند؟ شاعران (هنرمندان حقیقی) امروزه تنها کسانی هستند که به ما نشان می‌دهند که خانه خود را گم کرده‌ایم و بر سر امواج تغییر خانه ساخته‌ایم. یعنی از اصل خود که قرب به نامستوری است و از ذات زبان (همزبانی) دور شده‌ایم و آن را به نفع غلبه متافیزیک جدید و خودبنیادی بشر، به کار می‌گیریم. اما این کافی نیست. ما شاعرانی می‌خواهیم که دروازه وطن مألوف و دیار آشنا را به روی ما بگشایند. ما باید منتظر بمانیم و انتظار را یاد بگیریم.

بنیانگذاری ذات شعر توسط هولدرلین، تاریخی‌ترین کار است. هیدگر در تعریف هولدرلین از ذات شاعری تأییدی بر تفسیر خود از شعر به مثابه پیش‌آمد حقیقت که حوالت تاریخ در آن آشکار می‌شود و مبنای تاریخ دیگری گذاشته می‌شود، می‌یابد. هیدگر به زبان خویش به تفصیل آنها می‌پردازد. هیدگر تفکر خویش را با شعر هولدرلین مرتبط می‌یابد. زیرا هر دو به افشای غفلت از وجود اهتمام می‌ورزند. شاعر و متفکر هر دو برای رسیدن به یافتی دیگر و

آغازی دیگر برای قوم تلاش می‌کنند. نیاز زمانه آن است که مبنای تاریخ دیگری در زبان گذاشته شود. تعبیر "زمانهٔ عسرت و نیاز"، طلب به پایان رسیدن دورهٔ متافیزیک و آماده شدن برای زمانهٔ تفکر اصیل (تفکر شاعرانه یا هنرمندانه نه تفکر انتزاعی و مفهومی) است که قرب یا نزدیکی به ذات زبان (حقیقت) است.

نتیجه

هیدگر در رسالهٔ "هولدرلین و ذات شعر" با تفسیر گفته‌های هولدرلین به تأمل در شعر (پوئیس) و زبان می‌پردازد. اصل زبان، شعر است. شعر، نامیدنی است که چیزها را به آشکارگی می‌کشاند. بر همین اساس تأمل در شعر (پوئیس، خلق نامستوری) تأمل در ذات زبان و به تبع آن تحقیق در ذات هنر است. زبان که بستر تمام هنرهاست، امری خطیر و هدیه‌ای بخشیده شده به انسان است تا بتواند بر روی زمین سکنی گزیند و اهل انکشاف گردد. هیدگر معتقد است شاعر (هنرمند اصیل) واسط میان زمین و آسمان است. زیرا برای اولین بار با نامیدن چیزها، به سوی ساحت گشودهٔ وجود، استعلاء می‌جوید و گشایش بر او حاصل می‌گردد. شاعری و زبان در عین حال که دخل و تصرفی بر عالم و آدم ندارد، خطیرترین امور است. چرا که از یک طرف چیزها با نامیدن به منصفهٔ ظهور می‌آیند و از طرف دیگر خطر تنزل وجود به موجود و استفاده ابزاری از زبان نیز در آن نهفته است. مقدمهٔ نامیدن چیزها توسط شاعر، هم‌زمانی اولیه و اصیل شاعر با ساحت قدس است که به واسطهٔ این هم‌زمانی، نامیدن چیزها و آشکارگی آنها میسر می‌گردد. شاعر، بنیانگذار تاریخ و فرهنگ یک قوم و ساکن حقیقی بر روی زمین است. در این زمانهٔ سرگردانی و نیاز که عصر غلبهٔ اصالت تکنیک خوانده می‌شود، تفکر شاعرانه (نمایانگر حقیقت چیزها) می‌تواند راهگشای انسانها باشد.

۱. عالمی که شاعر به ظهور در می‌آورد امری ثابت که بتوان به همگان انتقال داد نیست. شاعر به جهت نسبتی که با ایزدیان (ساحت قدس) پیدا می‌کند به نحوی شاهد ظهور حقیقت بر خویشتن است، اما این ظهور و گشایش امری ابژکتیو و تثبیت شده نیست که برای دیگران به همان نحو پیش آید، بلکه بستگی به مواجهه و طلب دیگران برای رسیدن به حقیقت دارد.

پی نوشت‌ها

۱- زبان اصیل نه زبان در شکل کاربردی و تنزل یافته - زبان روزمره از نظر برخی متفکران از جمله هیدگر شعر است. چرا که در اصل زبان وجه آشکارگر و افشاءکننده هستی است و در اصل پوئیسیس یا شعر که در ریشه‌شناسی به معنای آشکارساختن یا فراهم آوردن ظهور است، اساس و ذات زبان است. بر این اساس هر آنچه که در راستای نشان دادن و ظهور موجودات باشد امری زبانی و از ریشه شعر است.

۲- تلقی مرسوم از زبان آن را به‌مثابه ابزار و وسیله‌ای در نظر می‌گیرد که صرفاً ایجادکننده ارتباط است. بر اساس نظر رایج موجودات از قبل هستند و زبان صرفاً آنها را منتقل می‌سازد، حال آنکه از نظر هیدگر زبان آشکارگر موجودات است. اصل و اساس زبان نه در نگاه متداول به زبان که در شعر خود را نشان می‌دهد. زبان به معنای اصیل کلمه شعر است. چرا که حادثه‌ای است که در آن برای اولین بار وجود به عنوان وجود بر انسان منکشف می‌شود و انکشاف موجودات برای اولین بار در زبان متحقق می‌گردد. اقسام هنرها مبتنی بر امری زبانی و شاعرانه‌اند (از جمله معماری معبد یونانی که سازه‌ای شدن شعر و امری زبانی در باب خدایان است).

۳- در تفکر هیدگر متقدم در کتاب وجود و زمان، زبان وجهی از وجوه سه‌گانه ساختاری دازاین (انسان) است. هستی انسان هستی زبانمند است. وجه دیگر هستی دازاین "تفهم" است که همان تفسیر است که با زبان مرتبط است و تفسیر او بر اساس موقعیت یا "حالی" است که در عالم دارد. سه وجه حال، تفهم و زبان شکل‌دهنده ساختار وجود دازاین هستند که هر سه به ساختار زبانمند انسان ارجاع می‌یابند و بر همین اساس او را روشنگاه هستی یا ناحیه باز هستی می‌گردانند.

۴- با توجه به ساختار وجودی دازاین که زبانی است، مفتوح بودن و امکان انکشاف برای انسان به جهت زبان است.

۵- اینکه گفته می‌شود ذات زبان ابزار نیست، از آن جهت است که به نقش اصیل و بنیادین زبان توجه شود؛ وگرنه موارد کاربردی استفاده‌های جانبی و ثانوی از زبان است.

۶- آپولون به عنوان مظهر نظم عقلانی و متافیزیک (موجودبینی) - حاکمیت عقل مفهومی.

منابع

- داوری، رضا. *شاعران در زمانه عسرت*، انتشارات نیل، تهران، ۱۳۵۰.
- کوکلمانس، یوزف.ی. *هیدگر و هنر*، محمد جواد صافیان، نشر پرسش، آبادان، ۱۳۸۲.
- Heidegger. Martin, *Erlauterungen Zu Holderlins Dichtung*, Frankfurt A.M: Vittorio Klostermann, 1951.
- -----, (second publish), *Existence and Being*, ed. With Introd. By W. Brock, Chicago, 1956.
- Kockelmans, Josef, *On the Heidegger and Language*, Northwestern, Northwestern University Press, Evanston Il, 1972.